

آدم‌های سیب خور

یادداشتی بر شخصیت تئودور مک آردل در داستان «تدی» جی.دی. سلینجر

O سید محمد طلوعی برازنده



اشاره:

نام سلینجر با دو کتاب
«دلتنگی‌های نقاش خیابان چهل و هشتم»

و «ناتور دشت» عجین است. مقاله حاضر،
یادداشتی است بر شخصیت اصلی داستان «تدی».

از مجموعه «دلتنگی‌های نقاش خیابان چهل و هشتم». هر چند
«تدی» در این داستان یک کودک است. کل مجموعه و این

داستان، برخلاف رمان «ناتور دشت»
کاری کودکانه یا نوجوانانه نیست. پس
بر این اساس، شاید در نگاه نخست،
گنجانده شدن آن در این ماهنامه، کمی مشکل به
نظر برسد، اما از آن جا که طرح این نگاه می‌تواند به جهاتی چند
مفید باشد، آن را خدمت شما تقدیم می‌کنیم.

اگر هولدن کولفیلد، شخصیت همذات
پندارانه‌ای در رمان «ناتور دشت» است و سلینجر
توانسته الگویی برای ذهن نوجوانان بسازد، اما
سایر شخصیت‌های داستانی کودک او، چنین به
نظر نمی‌رسند. نه بچه‌های خانواده گلاس، نه
«شارون لیپ شولستو» سه و نیم ساله؛ کودکان او
نوابغی پیش‌رس هستند (حتی در داستان «مرد
خندان» که راوی، پسر بچگی‌اش را روایت
می‌کند، آثار نبوغ قابل تشخیص است). این
قهرمان‌ها در دنیایی یکه و مفرد گرفتار آدم‌های
متفرعنی شده‌اند که پیش از هر چیزی به فکر
جلوه‌گری با داشته‌ها یا نداشته‌هاشان هستند؛
قهرمانان مجردی که به سبب تربیت پیش‌رس
یا نبوغ ذاتی، خط فاصلی بین خود و دنیای اطراف
کشیده‌اند (یک نمونه استثنایی از حضور کودک در
داستان‌های سلینجر، شخصیت مایرون،

پسرپچه‌ای معمولی است که پدرش را در جنگ
کره از دست داده. این تنها شخصیت معمولی
کودک، آن قدر بلاهت‌آمیز از کار درآمده که آدم از
هر چه تربیت معمولی گریزان می‌شود). اگر
بگویم کودکان سلینجر تمام جذابیت‌شان را از
تفاوت بین یک آدم معمولی و نابغه کسب
می‌کنند، اغراق نکرده‌ام. احترام و ترسی که این
کودکان در ما برمی‌انگیزند، معمولاً چیزی جز
غبن و حسرت برای مان باقی نمی‌گذارد. ما دیر
رسیده‌ایم.

اما غرض از این نوشتار، نه پیشنهاد روش
تربیت نوابغ است، نه بررسی شخصیت‌های کودک
در آثار سلینجر، هدف «تدی» است؛ تئودور مک
آردل. چیزی که می‌خواهم نشان بدهم، برخورد
چندگانه سلینجر با مقوله مرگ، دین، خدا و
باورهای انسان راجع به ماوراءالطبیعه است.

انبوه سیب خورها

«در هر قلمروی کمال موجب دهشت است و
تبیین خوفی را که حتی متمدن‌ترین جوامع از
قدیس یا نابغه دارد، در همین ارزش قدسی یا
جادویی کمال باید جست. کمال و تمامی، آن جهان
ما نیست. چیزی سواي این جهان است و از جای
دیگری آمده و به عالم ما راه یافته.»
آیا کمال شخصیت‌های سلینجر است که
موجب واهمه ما می‌شود یا اساساً همذات‌پنداری با
موجودات کمال یافته، کاری بی‌ثمر است؟

در حالی که شخصیت‌های داستان‌های
سلینجر، از ابتدا چنان می‌کنند که غیر این جهانی
به نظر برسند، جزئیاتی در رفتارشان وجود دارد که
آن‌ها را موجوداتی زمینی نشان می‌دهد (در واقع
سلینجر، ما را مدام در دام همذات‌پنداری و ترس از
همذات‌پنداری - غریبه‌گردانی - انداخته). وقتی



ناتور دشت

نوشته‌ی جی . دی . سلینجر
ترجمه‌ی محمد نجفی
به همراه: شناخت زندگی و
آثار سلینجر



جی . دی . سلینجر

دلتنگی‌های نقاش خیابان چهل وهشتم

(نه داستان)
احمد قشیری

پوشیده شده است و آیا مرگ، نتیجه بطنی کمال نیست؟

بهتر است مرگ تدی را انگیزه‌ای برای داستان گو فرض کنیم؛ انگیزه‌ای که از دست این شخصیت بی‌تناسب (بی‌تناسب نسبت به سنی که دارد و بی‌تناسب نسبت به دیگر آدم‌ها) خلاص شود؟ شاید برای کشف تفاوت‌های تدی باید به انبوه «سیب خور»هایی رجوع کنیم که در طول تاریخ، نویسندگان خلق کرده‌اند؛ شخصیت‌های کودکی که با تفاوت هاشان در چیزی مشترک‌اند و آن تربیت است (حتی هری پاتر با همه تفاوت‌هاش به مدرسه جادوگری می‌رود تا جادو بیاموزد).

اکتسابی بودن رفتار چیزی است که در همه شخصیت‌های کودکی که تا قبل از تدی با آن‌ها روبه‌رو شده‌ایم، امری مشترک است. البته این شخصیت یگانه، از همان ابتدا سرناسازگاری با

تدی و لنگارانه زانویش را خراش می‌دهد یا روی چمدان گران قیمت پدرش می‌نشیند، می‌کوشد به موجودی این دنیایی و قابل قیاس بدل شود، اما وقتی متوجه می‌شویم که او (از بالای همان چمدان)، به پوست پرتقال‌هایی نگاه می‌کند که تا چند ثانیه دیگر تنها در ذهن او وجود خواهد داشت، متوجه می‌شویم تنها با فیلسوفی کودک نما مواجه نیستیم، بلکه تدی موجودی است که به سبب دل‌بستگی این دنیایی‌اش، از رسیدن به «نیروانا» بازمانده و حالا می‌خواهد جبران مافات کند.

شاید این که او هنوز می‌کوشد تعادلی بین کمال آرمانی و کمال شخصیتی به وجود آورد، همان چیزی باشد که ما را به چالش می‌کشد و مانع این می‌شود که با او همذات‌پنداری کنیم. نمی‌دانم. این چیزی است که هر بار وقتی به انتهای داستان می‌رسیم، نمی‌دانم.

اما چه با تدی همراه شویم، چه او را با فاصله تعقیب کنیم، تدی شخصیتی نمونه‌ای است. او به صورتی غیرمعمول در بین تمام شخصیت‌های کودک داستان‌هایی که خوانده‌ایم، بین یک موجود کامل (بالغ صفتی توضیح‌دهنده برای او نیست؛ چرا که بلوغ او نیرواناست، نه رسیدن به سنی خاص) و کودک سیر می‌کند و تمام انگاره‌های مان را درباره کمال و کودکی به چالش می‌کشد (هم‌چنین خیلی چیزهای دیگر، از علم لدنی تا تناسخ). با وجود این، آن چیزهایی که تدی می‌خواهد تغییرشان بدهد، بنیان‌های محکمی در ذهن ما دارند (مان‌ها را آموخته‌ایم) و آیا تنها راهی که ما را مجاب کند تا حرف‌های او را بپذیریم، مرگ او نیست؟ یا مرگ سرنوشتی محتوم برای کمال یافتگان است؟ آیا نباید خالی بودن آب استخر را عمدی تلقی کنیم و مرگ تدی را دسیسه آدم‌های معمولی برای کشتن یک قدیس؟ مرگ او شبیه نخبه‌کشی‌های تاریخ نیست که در لفاف اتفاق

می خواهیم اعتراف کنیم که

نمی‌دانیم تدی به دنباله

روحي بزرگ متصل است

که نیمه کاره مانده و در او

حلول کرده

یا خودش شروع روح بزرگی

در جسمی دیگر است؟

در واقع این که او ابتدای

چیزی نیست،

آیا در قضاوت‌م در مورد این که

او را موجودی مستقل بدانیم،

تأثیر دارد یا نه؟

آموخته‌های ما دارد (او به بنیان ذهنی ما - منطقی - حمله می‌کند و ما تنها نگاهش می‌کنیم). او سعی می‌کند چیزهایی نشان‌مان بدهد که از درک آن‌ها عاجزیم و آیا کودک بودن او، تنها به این دلیل نیست که معصومیت و بی‌غرضی‌اش را درست قبول کنیم.

شاید برای توضیح این که ببینیم کدام علت و کدام معلول است، مجبور بشویم استدلال‌های متناقضی را ردیف کنیم. این که کودکی تدی موجب پذیرش کمال اوست یا کمال او در کودکی، موجب پذیرش موقعیتی است که پیش می‌آید؟ آیا تدی ده‌ساله تاب این همه چیزهایی را که می‌داند، نیاورده و مرده؟ مرگ تدی اندوهناک است، اما در روندی پیش دانسته و طبیعی اتفاق می‌افتد (شاید اصلاً اتفاق نیفتاده باشد؛ چون ما شاهد مرگ او نیستیم، تنها تصور می‌کنیم که او مرده) و این

چیزهای طبیعی مثل مرگ است که باعث می‌شود با همه ترس‌مان، موجودات کمال یافته را در کنارمان تحمل کنیم.

درهای ادراک

دین داری و اعتقاد به وجود نیرویی فراتر از اراده بشری و به شکلی کلی‌تر، اعتقاد به هرچیز ماوراءالطبیعه، پاشنه آشیل شخصیت‌های کودک است؛ چرا که نویسنده در همراهی با واقع‌نگاری اجتماع، سعی می‌کند کودک را موجودی پذیرا نشان بدهد. کودک تحت تأثیر والدین، ماوراءالطبیعه را به صورت دست دوم کشف می‌کند، تعریف‌های دیگران دنیای او را می‌سازند و در بهترین شرایط، کشف او از ماوراءالطبیعه، به آشنایی با موجودات فضایی ختم می‌شود. تدی اما معتقد است. او به چیزی ایمان دارد که بزرگسالان را هم به تعجب و می‌دارد (می‌خواهم اعتراف کنم که نمی‌دانم تدی به دنباله روحی بزرگ متصل است که نیمه کاره مانده و در او حلول کرده یا خودش شروع روح بزرگی در جسمی دیگر است؟ در واقع این که او ابتدای چیزی نیست، آیا در قضاوت‌م در مورد این که او را موجودی مستقل بدانیم، تأثیر دارد یا نه؟)

آن چه این شخصیت را از همه نمونه‌های دیگر متمایز می‌کند، احتمالاً تأثیری است که بر دیگران می‌گذارد. او می‌کوشد شیوه نگاهش را به دیگران بیاموزد و دین باوری‌اش را نشان بدهد، اما اجتماع او را در حد یک پیشگو تقلیل می‌دهد. آدم‌های دیگر می‌کوشند او را به موجودی قابل تحمل تبدیل کنند؛ چیزی در حد آینده‌بینی که از مرزهای حواس هشیواراش گذشته؛ تنها همین. اما تدی هیچ تلاشی برای تغییر نگاه سایرین ندارد. او موجودی معتقد است که جز از محل تولدش، از چیزی دیگر شکایت ندارد و حتی مرگ هم او را نمی‌ترساند.